



سخنرانی

تبری و تنظیم در خلقت

حاج حسین خوش لجه

## تبری و تنظیم در خلقت

### بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد  
المؤید، الرسول المكرم ابوالقاسم محمد  
رفقای عزیز، ما همین جور که شما تلاش  
می کنید (خب بالاخره نمی خواهیم حالا یک حرفی بزنیم  
که تملق باشد) ما داریم تلاش می کنیم که چه  
چیزی باعث می شود خدشه به ولایت شما  
می زند. هر چیزی یک پاسخ دارد، امروز من به  
بنده زاده گفتم که بابا تمام اینها، نعمت های این  
رفقای عزیز است، من تا جان دارم، تا نفس دارم  
حالا، گریه کنم، زاری کنم، حرف بزنم، بخندم، به

آنها کار ندارم، همه‌اش تو فکر هستم که از چه بابتی خدشه به ولایت شما می‌خواهد بخورد، من با تمام توانم [تلاش می‌کنم]، با کمک اول، امیرالمؤمنین، [البته] اول، دوم ندارد، حالا من می‌گویم؛ اما خب می‌گویند اول علی است. وقتی علی را قبول کردی، همه را قبول کردی. یکی از رفقا آمده بود اینجا اهل علم هم بود، می‌گفت: چیست که این همه زیارت حضرت رضا تا حتی مثلاً از امام حسین هم بالاتر است؟ چرا؟ گفتم والله، من چرایش را نمی‌دانم؛ اما اینقدر می‌دانم هرکه امام رضا را قبول دارد، ائمه دیگر را هم قبول دارد. آن یک عظمائیتی است که خدا داده است. مثلاً می‌گویند: شش امامی، هفت

امامی، پنج امامی، چهار امامی. وقتی آقا را قبول دارد، همه را قبول دارد. صاحب الائمه که می‌گویند؛ یعنی این است. آن وقت هر چیزی توی این عالم بالاخره یک مبنایی دارد. من اصلاً عقیده‌ام این است که همیشه تو فکرم که شما در ولایت رشد کنید. همه‌اش توی فکر هستم که آن خدش‌های که به ولایت شما یا خورده یا می‌خورد رفعش را بکنید. به همدیگر هشدار بدهیم، شما هم به من [هشدار] بدهید، فرقی نمی‌کند. ما نمی‌گوییم ما چیزی بلدیم. ما از اول گفتیم، حالا هم داریم می‌گوییم، یک چیزی که بالاخره گفته می‌شود دیگر، بیشتر از این چیزش نکنیم و خدمت شما عرض می‌کنیم.

الان من حسابش را کردم؛ دین، تولى و تبرا است. آن وقت تبرى باید برود، تولى بیايد. یعنی اول بغض دشمنان امیرالمؤمنین، ائمه طاهرين برود تا حب بیايد. عزیز من، تا آن نرود، [حب] نمی‌آيد. این که می‌گویند که آدم دلش پاکسازی شود، آن وقت آن می‌آيد، پس آن وقت معلوم می‌شود که تبرى باید برود. آن وقت این تبرى را ما خیلی رویش حساب نکردیم. با اندیشه نیستیم که به اصطلاح، فکر نکنیم یعنی چه و چه جورى شده. زمان فرق می‌کند، همه چیزها فرق می‌کند. آخر، شیطان توى زمان می‌آورد. آخر، هر زمانى یک جور ما را گول می‌زند؛ یعنی هر جورى که به اصطلاح باشد، آن حواسش جمع است.

خدای تبارک و تعالی تمام این خلقت را تنظیم کرده است. هم تنظیم کرده، هم هشدار به ما داده است. ما هم تنظیم را باید بفهمیم، هم هشدار را. من دوباره تکرار می‌کنم، می‌گویم: بعضی از شما خوب کار می‌کنید، بعضی از شما خیلی خوب کار نمی‌کنید. باید توی ولایت کار کرد. توی ولایت کار کرد؛ یعنی فکر کرد، اندیشه داشته باشی. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: اگر بخواهی هدایتت کنم، من هدایت‌کننده‌ام، هدایتت می‌کنم. اگر بخواهید هدایت بشوید، تمام چیزهایتان را زمین بریزید؛ علمت را، درست را، دانشت را، به اصطلاح آن فهمی که می‌گویی من دارم و تأیید نشده است، همه را کنار بریزی،

شما عبد بشوی، بنده بشوی. بنده؛ یعنی همیشه مواظب فرمان است، نه خودش فرمان بدهد. اگر شما خودت فرمان بدهی، بنده نیستی؛ یعنی در درگاه الهی باید همیشه مواظب باشی که فرمان را اطاعت کنی، این بنده است.

حالا من می‌خواهم به شما عرض کنم، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، من دلم می‌خواهد توجه بفرمایید که این تولی و تبری یعنی چه. چطور ما تبری بجوییم؟ از چه کسی بجوییم؟ چه اشخاصی هستند که ما باید از آنها تبری بجوییم؟ خب، همه نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، خمس می‌دهند، جهاد می‌روند، این کارها را می‌کنند. خب، قربانت بروم، فدایت بشوم، باید همه این کارها را که کردی وابسته نباشی. اگر شما نماز

خواندی، روزه گرفتی، مکه رفتی، کربلا رفتی، مشهد رفتی، نماز شب خواندی، تمام اینها درست است، متوجه هستید؟ باید مواظب ارکان باشی؛ یعنی تمام اینها کار است که تو داری می‌کنی، این وظیفه‌ات است. گفته یک نمازی بخوانی، یک روزه‌ای بگیری. آخر، که نمی‌شود. شما الان اگر نماز نخوانی، بچه‌هایت به تو اعتراض می‌کنند. زن و بچه‌ات هم به تو اعتراض می‌کنند. روزه هم بخوری می‌گوید: چرا؟ یکی از این میدانی‌ها بود، می‌گفت که ما همیشه روزه می‌خوردیم، گفت: ما یک بچه داشتیم، شش سالش بود، یک دفعه آمد: گفت: خجالت نمی‌کشی شما روزه می‌خورید؟ گفت: این بچه چنان ما را ادب کرد که ما دیگر



روزه نخوردیم. ببین، منظورم این است. توی این بچه خدا یک چیزی گذاشته که این عیب است. متوجه هستید؟

حالا می‌خواهم به شما بگویم که ببینید ما باید خیلی مواظب باشیم که کسی که آمد این تنظیم تولی و تبری را به هم زد، دیگر باید ما دنبالش نرویم. توجه فرمودی؟ اول کسی که تنظیم را به هم زده، عمر و ابابکر بوده است. عزیزان من، من دارم به شما می‌گویم، یک خرده فکر بکنید، یک خرده ببینید، خدا معلوم کرده: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم». از پیغمبر سوال شد، دست روی دوش علی گذاشت و گفت: اولی الامر این است؛ یعنی آن باید توی تمام

خلقت امر کند، این دنیایش که هیچ چیز. تو باید به امر آن باشی. حالا یکی که تنظیم را به هم زده، تو می‌روی به امر آن می‌شوی. تو خیال می‌کنی تبری داری، تو تبری نداری. تو از همان‌ها هستی که آخرالزمان بی‌دین از دنیا می‌روند. چرا؟ یکی از این رفقای من که به اصطلاح حالا یک چند وقت است با ما رفیق شده است، دیگر حالا یک خرده مقدس‌گری کرد و یک مارک به او زدند، گفتیم اشتباه است و مرتب، علی، علی، علی می‌کرد. گفتم: بابا، علی، علی که این که نیست؛ علی، علی، علی می‌کنی. علی اصلاً اسمش توی خلقت احترام دارد. ما احترام نمی‌کنیم. تو خیال می‌کنی که مرتب، علی علی می‌کنی. خب، یک مارک به او

زدند که نمی‌دانم کاسه‌اش را جدا کن، کوزه‌اش را جدا کن، توی خانواده‌شان هم اینجور شد. آمدم نصیحتش کردم، گفتم: ببین، جبرئیل یک علی گفت: هشت شهر قوم لوط را زیر و رو کرد، عیسی یک علی می‌گفت: مرده زنده می‌کرد، داود یک علی می‌گفت: آهن به دستش نرم می‌شد. تو در مقابل مشکلات باید بگویی علی، نه که مرتب بگویی: علی، علی، علی، علی. این مارک به خودت زدی.

حالا منظورم این است که ایشان حالا به اصطلاح که خیلی رشد کرده بود، نظرش این بود. یک خرده صحبت کردیم، گفت: پس ما مثل قوم بنی اسرائیل یعنی حضرت موسی شدیم که

گوساله پرست شدیم؟ گفتم نه، تو حالا رشد کردی این را فهمیدی، من هم از تو تشکر می‌کنم، حالا یک ذره مثل این است که چشمش را باز کرده است؛ [در حد] یک ذره، ولایت یک ذره چشمش را اینجوری کرده، هنوز باز نشده است. گفتم: ما بدتر از آن هستیم. چرا؟ آن گوساله تولید ندارد. خب، آمدند گوساله پرست شدند. گوساله پرست هم مثل بت پرستهای سابق بودند. آن بت نبود، اسمش بت بود. می‌خواست حالی ما بکند این کار را نکنید، اگر نه بت نبود، مجسمه است. آخر، این چه خدایی است گرسنه‌ات بشود می‌خوری! بیشترشان را از خرما درست می‌کردند، یک وقت گرسنه‌شان می‌شد خدا را می‌خوردند! خب، بابا

این نیست. گفتم: تو خیال می‌کنی، آنها نه [بت واقعی باشد]، اینها آمدند گوساله پرست شدند، گوساله که تولید ندارد. تو حالا رفتی دنبال کسی که تنظیم را به هم زده، این تولید دارد. آقا، این جمع شد، اینجور شد، آن جور شد، انگار کن که یک چیزی به هم زد. گفت: این حرف چقدر خوب است، ما نمی‌فهمیدیم.

بابا جان من، عزیز جان من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، تولی و تبری [این است]: پس بنا شد کسی که تنظیم را به هم می‌زند، دنبالش نروید. اول کسی که تنظیم را به هم زد چه کسی بود؟ عمر و ابابکر بودند. بعد هم بنی عباس بودند. چرا می‌گویند اینها کافر شدند؟ چرا خدا

می‌گویند اینها مرتد و کافر شدند؟ این که شده که، برای چیست؟ برای اینکه تنظیم را به هم زد. من یک دفعه دیگر هم به شما عرض کردم، یک اشاره‌ای کردم، گفتم: توجه بفرمایید؛ حضرت زهرا یک خلقت است، یعنی یک خلقت، نمی‌شود گفت که حضرت زهرا چطوری هست. والله، هیچ قدرتی از فضه‌اش سر در نمی‌کند، چه [برسد] که حضرت زهرا [باشد]. اما به زهراکشی این طاغوت نشد. به اینکه تنظیم را به هم زد، حق امیرالمؤمنین را گرفت، حق رسول الله را گرفت، تا قیام قیامت کافر درست کرد، تا قیام قیامت گمراه درست کرد. زهرا عزیز اگر آمده این کار را بکند، حمایت از شوهر شخصی‌اش نمی‌کند، حمایت از

دین می‌کند، حمایت از ولایت می‌کند. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، من به شما گفتم، ببین، این حضرت امام زمان، حجة بن الحسن که تمام خلقت فدایش بشود، اصلاً حساب ندارد امام زمان یعنی چه، ما یک چیزی می‌شنویم. اگر فکر داشتیم که نمی‌گفتیم ماییم. فکر نداریم، چیست، چطوری است؟ اصلاً کسی سر در نمی‌کند. حالا با تمام قدرتش می‌گوید: عمه جان، برایت گریه می‌کنم، اگر اشک چشمم تمام بشود، خون گریه می‌کنم. برای چه؟ تو حمایت از جدم حسین کردی. توجه فرمودی؟

حالا عزیزان من، خیلی باید مواظب باشیم. اگر زمانی آمد که مثل زمان هارون شد، زمان مأمون

شد، زمان آنها شد، بفهمید که زمان ممکن است پیش بیاید، اینجوری بشود. ما باید بفهمیم کسی که تنظیم را به هم زد، دنبالش نرویم. دنبالش رفتند! قربانتان بروم، شما اگر هم که بخواهید حرف من را، ( [البته] حرف من که نیست) قبول کنید، ببینید چه می‌گوید: «الظلمات الی النور». عده‌ای هستند از ظلمات طرف نور می‌روند. آن وقت می‌گوید: «النور الی الظلمات»، اینها از نور طرف ظلمات رفتند. آن وقت می‌گوید: «اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» می‌فهمی یعنی چه؟ یعنی خودشان با اصحابشان اهل جهنم هستند. این تولی و تبری است. کجا می‌روی؟ هرکجا رفتند



رفتند. ممکن است زمانی بیاید اینجوری بشود. مواظب کسی که تنظیم را به هم می‌زند، باشید. اگر قبولش داشته باشید، آنچه که تولید دارد، گردن شما هست؛ این تولی و تبراست. چرا می‌گوید ظلمه را هرکه باشد اینجوری است؟ بعد تو هم با او رفیق باشی، یکی دیگر است، تا چند پشت جزء ظلمه‌ای، چون که به آن امر راضی هستی. آیا ما فهمیدیم تولی و تبری چیست؟! تو می‌گویی خب، ما که با عمر بد هستیم و لعن هم می‌کنیم و «لعن الله عمر، ثم ابابکر و عمر، ثم عثمان و عمر» [می‌گوییم]. آره، تو بمیری! تو شیعه خالص هستی! تو کجا هستی؟ با چه کسی هستی؟ چه کسی را قبول داری؟ کجا می‌روی؟

کجایی؟ بیدار شو! با چه تولیدی شریکی؟ آیا تو متقی هستی؟ لعن تو قبول شده است؟ آیا تو متقی هستی؟ نمازت قبول شده است؟ عزیزان من، چرا فکر نمی‌کنیم؟ من که متقی نیستم! من که تولی و تبری ندارم! این است تولی و تبری. عزیزان من، مواظب باشید. اگر زمانی شد اینجوری شد، مواظب باشید. ببینید چه کار کرده؟ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را این طرف گذاشته، خودش یک تنظیم کرده، خودش یک تشکیلاتی درست کرده است. امام حسین هم می‌گوید: من کشته جلسه بنی‌ساعده‌ام. آن یک جلسه درست کرد؛ ما صدها جلسه بنی‌ساعده داریم. باز هم دنبالش می‌رویم!

گفتم: انشاءالله، ما داریم انتقاد می‌کنیم، به کسی کار نداریم. می‌گوییم: اگر زمانی شد که کسی اینجوری پیدا شد، مثل همان عمر یا ابابکر یا اینکه هارون یا مأمون که گفت من هستم، آن وقت این وقتی گفت من هستم، وقتی دنبالش می‌روی، با تولیدش شریکی. این چه کار کرده؟ این تنظیم را به هم زده، این «انّ الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» را قبول ندارد. چرا قبول ندارد؟ آن خودش تسلیم نیست، به شما هم می‌گوید بیاید تسلیم من بشوید، تو هم می‌روی تسلیمش می‌شوی. خب، حالا اگر یک خدای نخواسته، همچنین حکومتی یک مرتبه تشکیل شد، وظیفه شما چیست؟ چه کار کنی؟ تو توی اداره‌ای، آن

نمی‌دانم چیست، آن هم دکتر است، آن هم مهندس است، آن هم چپست. دست برداریم؟ نه. باید باشی. آن کسی که تنظیم را به هم زده را نخواهی، آن را نخواهید. یعنی مانند یک مُرداری که مردار را نمی‌خواهی آن را نخواه، اما باید باشی. اگر هم می‌خواهید این حرف را قبول کنید، الان من یک روایت رویش می‌گذارم که به قول چیز که بخندید، به همه جایان بچسبد. فهمیدی؟ حالا الان یکی رویش می‌گذارم.

ببین، اینها اشتباه می‌کنند، نفهمی است، بی‌شعوری است، نمی‌دانم بگویم بی‌سوادی است که می‌گویند که امام رضا گفته در را ببندید، من غریب هستم، کسی دیدن غریب نمی‌آید! بابایت

غریب است. بابا، این حرف را نگو. به تو چه که حرف ولایت را می‌زنی؟ برو جلوتر آن را بخوان. کسی که حرف ولایت را می‌زند، باید از ماوراء بگیرد تا حالا، اگر نه نباید بزند. اگر نداشته باشد، باید بزند، بخواهد بفهمد. بین دارم چه می‌گویم؟ حرف بزنید، انتقاد کنید، بفهمید. من حرفی که می‌زنم ماورای این را دنیا که از بعد رسول الله است؛ نه ماورای خلقت را، تا حالا [برای شما] می‌گویم. نمی‌خواهم بگویم، اینها را الحمد لله روان هستم. این «من» که می‌گویم، را به سینه دیوار بزن؛ یعنی یک جوری شده که خدای تبارک و تعالی یک عنایت کرده، من از آنجا می‌گیرم، می‌گیرم، می‌گیرم، تا اینجا.

حالا ببین امام رضا چیست؟ زنان آن زمان، همه آمدند گریه و زاری کردند، قباله‌هایشان را آوردند، توی دامن شوهرهایشان ریختند، می‌گویند: بابا، ما مهر نمی‌خواهیم، اجازه تشییع جنازه بده. این غریب است؟ بابا، آخر، مگر شما حساب مأمون را می‌کنید که کیست؟ در مجلس هستند کسانی که تاریخ بخوانند، چند تا ممالک دست این بوده است؟ حالا آمده گل زده، پا برهنه شده، تحت الحنک انداخته، یابن عم، یابن عم می‌کند، یک خلیفه اسلام گل به سر و صورتش زده است. چرا می‌گویی غریب است؟ بابا، این حرف را نگو. حالا آمده آنجا یک هفته هم مانده است. این غریب است؟ نه. حالا ببین، چه می‌گویند؟ ببین، من دارم به شما می‌گویم، می‌گویم: اگر یک زمانی پیش

آمد، خودتان را این طرف و آن طرف نکشید. [البته] اگر مسئولیت ندارید. یک وقت یک جایی است، آدم مسئولیت دارد، این را هم من بگویم. حالا بین چه می‌گوید؟ می‌گوید: که اباصلت در را ببند، اگر بدانند مأمون من را کشته است، مملکت به هم می‌خورد، کشت و کشتار دارد، شیعه‌های من کشته می‌شوند، دوستان من کشته می‌شود. می‌گوید: در را ببند. بین اینها چقدر مواظب شما هستند. من دوباره گفتم، اگر یک زمانی شد، یک حکومتی آمد که تنظیم را به هم زد، شما خیلی باید مراعات کنی. توجه فرمودی؟ آن حکومت را نخواهی. اگر یک زمانی آمد که مثل زمان عمر شد، ابابکر شد. حکومتی آمد که تنظیم را به هم

زد آن را نخواهی. آن وقت شما تبری داری. عزیز من، اگر نداشته باشی، شما تبری نداری. توجه فرمودی؟ پس این را نخواه. چاره که نیست. (صلوات)

حالا توجه فرمودید، تولی و تبری چیست؟ عزیز من، تولی و تبری این است. تو با اینها رفتی، داداشی شدی! مگر تولید آنها کم است؟ مگر زهرا کشی شوخی است؟ مگر امام حسن کشی شوخی است؟ مگر امام رضا کشی شوخی است؟ این تنظیم را به هم زده، تولیدش این است. تو هم می‌روی، آن را می‌خواهی با آن شریکی. (صلوات)



یک مطلب دیگری هم که می‌خواهم به شما بگویم. با تمام اینکه ما گفتیم، خدای تبارک و تعالی به کل خلقت گفت: من را عبادت کنید، تازه، حالا به همه اینها می‌گوید: من را عبادت کنید، علی را اطاعت کنید. بعد، آن اطاعتی که می‌خواهد بگوید، خدا احتیاج به عبادت ندارد، حالا که می‌گوید عبادت، مقصدش اطاعت است؛ یعنی من که خدا هستم حالا باید چه کنی؟ [باید] امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را اطاعت کنی. من دلم می‌خواهد توجه بفرمایید. حالا با تمام این حرفها، خود امیرالمؤمنین باید اطاعت کند. آنچه که زیر این آسمان خلقت هست، باید علی را اطاعت کند. «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، اولی

الامر منکم». چرا؟ اولی الامر است. درست است؟ حجت خداست. اما خود امیرالمؤمنین هم باید اطاعت کند. حالا توجه بفرمایید. اطاعت چه کسی را بکند؟ خدا را. حالا آن موقعی که به اصطلاح، طناب به گردنش انداختند، زهرای عزیز را زدند. بازویش را شکستند، حالا دارند علی را می‌کشند. درست است؟ این علی را که نمی‌شکند، یک قدرت خلقت را دارد می‌کشد، اما قدرت خلقت، اینکه طناب به گردنش است، امر است. توجه بفرمایید! طنابی که گردن علی انداخته، امر است. باید چه کند؟ امر خدا را اطاعت کند. حالا آن سلمانی که یک ذره توی این رفت، اینجوری شد. من بعد، عمر، یک سیلی توی

گوشش زد، امیرالمؤمنین گفت: این سیلی را برای آن خوردی که یک ذره درباره امیرالمؤمنین [تامل کرد] یکی از رفقای عزیز من این سوال را کرد، دارم برای آن می‌گویم. گفت: چرا؟ آن دارد اطاعت می‌کند. اگر هم بخواهید بهتر بفهمید آقا امام حسین حالا آن دم آخر می‌گوید: «رضاً برضائک تسلیم بامرک» من تسلیم امر تو هستم. علی تسلیم امر است. تو داری می‌بینی این طناب می‌کشد، این امیرالمؤمنین، تسلیم امر است. درست است که ما الان چهار سال است داریم راجع به ولایت صحبت می‌کنیم؛ اما بدان امیرالمؤمنین، تسلیم امر است، امام حسین تسلیم امر است. این چیزها که پیدا می‌شود، این

مصیبت‌ها، اینها، که پیدا می‌شود، خب، خدا که دارد می‌بیند. توجه فرمودی؟

حالا این از کجا شد؟ ریشه‌اش این است: یک روزی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به پیغمبر برخورد کرد. گفت: بیا برویم. خانه ام‌السلمه بردند. این قضایا را به امیرالمؤمنین گفت. نه که امیرالمؤمنین نمی‌دانست. شما اجازه بدهید، من الان این مطلب را برای شما روشن می‌کنم. وقتی رسول الله هست، امیرالمؤمنین با همه حرف‌هایش باید «ان الله یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً» [را عمل کند]. ببین، به من که نگفته که تسلیم شو، علی

هم باید تسلیم پیغمبر بشود. توجه فرمودی؟ چرا می‌گوید: «انا عبد محمد» پس بناست تسلیم باشد. درست است؟ حالا که پیغمبر حضور دارد، او را خانه ام‌السلمه می‌برد، تمام این قضایا را به او می‌گوید. نوشته وقتی گفت زهرا را می‌زنند، علی چنان فریاد کشید، بی‌تاب شد. گفت: یا رسول الله، اینجا هم صبر کنم؟ گفت: اینجا هم باید صبر کنی. درست است؟ این امری که رسول الله می‌کند، امر خداست. خب، آمدند رفتند و یکی به آن زد. خب، عمر که امر رسول الله را اطاعت نمی‌کند، علی هم نکند! هان؟ چرا ما خیلی توجه نداریم. این امر را اطاعت نمی‌کند، علی هم امر را

اطاعت نکند؟ آن وقت روی سلطنت و دعوا و اینها می‌آورند. این یعنی تا قیامت حکومت عمر و ابابکر را ساقط کرد که ای مردم خلقت، بدانید این ظالم است، این ولی‌کش است، این زهراکش است. خب، خدا این چیزها را که می‌داند. خدا یک کاری می‌کند که تمام این ماوراء مطلع باشند. حالا امیرالمؤمنین حرف نمی‌زند. مگر خود زهرایش نبود؟ یک نفس کشید ستون‌های مسجد حرکت کرد. خود زهرا هم آن که علی دارد را دارد، نه که آن ندارد. آن هم دارد صبر می‌کند. توجه فرمودید؟ پس این چیست که می‌گویند نمی‌دانم، حرفهای چرت و پرت می‌زنند؟ پس بنا شد که تمام خلقت باید [اینها را] اطاعت کنند، آنها هم خدا را اطاعت کنند. امام حسین آن

دم آخر، خیلی خوشحال است: «رضا برضائک، تسلیم بامرک» می‌گوید: به امر تو هستم، به امر تو تسلیم هستم. این کشته‌ها و اینها همه در راه تو است. اصل، امر تو است. مگر خود امیرالمؤمنین نمی‌گوید: «فزت و رب کعبه»؟ به پروردگار کعبه من رستگار شدم. این چیست می‌گوید؟ مگر علی رستگار نیست! علی امام ماست، علی قرآن ناطق است. چرا می‌گوید؟ به کل خلقت دارد ابلاغ می‌کند، من رستگار هستم؛ دنبال من بیاید؛ دنبال عمر و ابابکر نروید. به پروردگار کعبه، من رستگار هستم. خب، دارند به علی لعن می‌کنند. امیرالمؤمنین دیگر چه کار کند؟

امیرالمؤمنین همه‌اش توی فکر من و شما و شیعه‌هاست. توی دوستانش است. بیدار باشید، هوشیار باشید، بدانید. بفهمیم تسلیم این قدر ارزش دارد. ما هم بیاید تسلیم اینها بشویم. رفقای عزیز، ارزش تسلیم را امام حسین دارد معلوم می‌کند؟ رفقای عزیز، ارزش تسلیم را دارد امیرالمؤمنین معلوم می‌کند. رفقای عزیز، ارزش تسلیم را دارد زهرا معلوم می‌کند. بیاید تسلیم بشویم.

بیاید من را کنار بگذارید، تمام دکتری‌تان و عالمی‌تان و مرجعی‌تان را کنار بگذارید. اینها یک پرچمی است که در مقابل توحید دست گرفتید! اینها یک پرچمی است که در مقابل ولایت دست



گرفتید! بگذار زمین. می فهمی؟ تسلیم شو. آن وقت وقتی تسلیم شدی، تو را چه کار می کند؟ وقتی ما تسلیم شدیم، خدا تو را چه کار می کند؟ یک بچه داری تسلیم است، هستی‌ات به او می دهی. امام حسین تسلیم شد که خدا تمام هستی‌اش را به حسین داد. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، گفت: حسین، من این را گفتم، من را صوفی کردند و به من لعنت هم کردند. گفتم: الحمد لله، علی جان، همه چیزی به من گفته بودند به غیر کافر، به تو گفتند، به من هم گفتند؛ به تو لعن کردند، به من هم کردند، این لعن را افتخار می دانم. من هم همین جور هستم. من حرفم را می زنم. [اگر] به من لعنم

بکنید، به دینم این لعن را افتخار می‌کنم. به دینم، بهتر می‌خواهم تا درباره ولایت تعریفم را بکنید؛ ولایت یعنی این. (صلوات)

رفقای عزیز، فدایتان بشوم، یکی کتاب نوشتن است، یکی حرف زدن است. اگر حرف بخواهی بزنی، باید از ماوراء؛ یعنی از زمان بعد از رسول الله، به تمام حدیث و روایت مطلع باشی. یعنی حدیث و روایت اهل تسنن را بفهمی، باطلش را بفهمی، صحیحش را بفهمی، حرف بزنی. کتاب نوشتن هم همین هست. عزیزان من، اگر بخواهید کتاب بنویسید، باید بفهمید؛ یعنی تمام این حدیثها و روایت را روی هم بریزید. آن وقت عصاره آن حدیث و روایت را بفهمید. اگر

بخواهید بفهمید، نباید توی فکر باشید که کتاب من [است]. وقتی آن کتاب من است، آن نور ماورایی در قلب شما تجلی نمی‌کند. عزیزان من، اگر بخواهید آن نور ماورایی در قلب شما تجلی کند باید توجه کنید، منظورتان افشای ولایت باشد، منظورتان هدایت باشد، منظورتان دلالت باشد، منظورتان دست یک فقیری که مثل من فقیر و مسکینم بگیرید، منظورتان این باشد که افشای ولایت کنید، منظورتان این باشد رضایت ولایت را اطاعت کنید، منظورتان این باشد رضایت خدا را اطاعت کنید، منظورتان این باشد این باقیات و صالحات بماند از برای اینکه مردم گمراه نشوند. تمام توجه‌تان باید به خدا و ولایت باشد. منظورتان این باشد این کتابی که نوشتی،

حرفی که زدی، خدشه به ولایت اینها نخورد. منظورتان هشدار باشد به مردم. منظورتان هشدار باشد به کتاب. اگر اینجوری شد، آن وقت این، کلام را در قلب شما تجلی می‌کند. آن مواظب است. خود تجلی مواظب تو است. خود تجلی دارد به تو هشدار می‌دهد. تو در اقلیت قرار گرفتی، نه اکثریت. اکثریت خود تجلی است. تو باید در مقابل این حرفها اقلیت، یعنی کوچک باشی. اینقدر باید کوچک باشی، اینقدر باید کوچک باشی که کوچکی هم نتوانند به تو بگویند. از کوچک، هم کوچکتر باشی. آن وقت، وقتی اینجوری شدی، عزیز من، ببین، خدای تبارک و تعالی خاک را انسان کرد. تو که الان

خاک نیستی. تو الان انسانی؛ شبیه انسان. اینکه چیزی نیست. اصلاً تو را از برای تجلی خلق کرده است. من گفتم علی (علیه السلام) تجلی دارد، خدا هم تجلی دارد. اگر تو واقع اینجوری شدی، ولایت در قلبت تجلی می‌کند. والله، به دینم، توحید هم تجلی می‌کند. تو اصلاً وقتی اینجوری شدی، خودت تجلی می‌شوی؛ اما شدنش خیلی مشکل است، خیلی مشکل است.

من یک اشاره‌ای بکنم تا اینکه به آن هشدار می‌دهم که عزیز خودم دادند، به فرمایش ایشان عمل کنم. در تمام این زیر آسمان یک زن بوده به غیر بنی‌هاشم که نابغه شد، یک مردم بوده به غیر بنی‌هاشم نابغه شد. حالا زینب یا کلثوم یا آنها،

آنها جزء بنی‌هاشم هستند. اما یکی فضه بوده، یکی سلمان. این هم که نابغه می‌شوند، [برای این است که] خدا فضه را توی زنان عالم آورده که باید بدانی اگر مطیع شدی، ببین چقدر تو احترام داری. توی مردان عالم هم بدانند، آن پدرش هم خلاصه عیسوی مذهب بوده، حالا به کجا رسید، شد «سلمان منی اهل البیت»؟ اطاعت کرد؛ یعنی رفقای عزیز، عزیزان من، اگر بخواهید به جایی برسید، به غیر اطاعت چیز دیگر را نبینی. اگر چیز دیگر را ببینی، نگاهت آن طرف هست. نگاهت باید آن طرف نباشد. گفتم باید اطاعت را ببینی.

اتفاقاً، والله، بالله، ائمه طاهرین همین‌جور بودند. پسرش را می‌داده، برادرش را می‌داده، تمام اینها

را می‌داده، فقط اطاعت را می‌دیده است. حرف خیلی بالا است. اصلاً می‌گویم خلقت را نبینی، این ممکن است. اگر ممکن نبود، والله، به زبان من جاری نمی‌شد. من عقیده‌ام این است. ممکن است که جاری می‌شود.

حالا شما ببین فضا چطور است دیگر؟ فضا، اول ثروتمند است. کسی که علم کیمیا دارد، اول ثروتمند است. تمام ریگها برایش طلاست. مگر فضا فقیر است؟ روایت داریم، در تمام عمرش یک کلام حرف دنیا نزد؛ هر چه گفت، قرآن گفت. عزیز من، این است که من می‌گویم به غیر آن، چیز دیگر را نبینید؛ فضا همان بود. عالم در این مجلس است، دانشمند است، تمامتان

دانشمندید؛ اما دانشمند با فکر باشید. دانش درست است، دانش باید تأیید بشود. آنها دانش داشتند، تأیید هم شدند. شما دانشمند هستید، تأیید کم شدید. توجه بفرمایید. حالا بین، چطور است؟ حالا آمده توی خانه امیرالمؤمنین، اوایلش است، دید دیگر بساط اینجوری است؛ یک قدری ریگ است و پوست است و اینها. رفت ریگها را همه را چیز کرد. علی (علیه السلام) آمده، میگوید: زهرا جان [اینها چیست]؟ گفت: این [فضه] رفت. دید، خب، علم کیمیا دارد. خب، می دانست دیگر. حالا این «زهرا جان» هم باز یک معنی دارد. میگوید: زهرا اینجوری اش کنم یا نکنم؟ نه که



زهرا یک قدری ناراحت بشود. زهرا جان، [فضه] اینجوری کرده؟ آره. گفت: آفتابه لگن بیاور. از هر انگشت علی یک رقم جواهر می‌ریخت. گفت: فضه، تا اینجایی باید کار به کار ما نداشته باشی. [فرمود:] آن را برگردان. نمی‌توانست؛ چون که برگشتنش کار امام است یا خدا. می‌تواند این کیمیا کند، برگشتنش را خدا برای خودش و ولایت گذاشته است. نگاه کرد، ریگ شد. حالا گوش بده! این است تسلیم. حالا سه روز آزرگار گرسنگی می‌خورد؛ در صورتی که روایت داریم زهرا، سهام این [فضه] را به او داد. ببین، می‌خواهد چه کار کند؟ این هماهنگی کرد، سه روز گرسنگی خورد. یک روز یتیم آمد، مسکین آمد

و اسیر آمد. درست است؟ این چه کار می‌کند؟  
حالا اینها قصد کربلا دارند. حالا فضا می‌گوید  
چه؟ می‌گوید من هم می‌آیم. [گفتند:] فضا جان،  
توی خانه آمدی، خلاصه، حالا ما آنجا می‌رویم،  
احتمال می‌دهد کشته بشویم، احتمال دارد زینب  
اسیر بشود. گفت: من هم اسیر می‌شوم. ببین،  
اتصالش را قطع نمی‌کند. رفقا، بیاید اتصالات را با  
اینها قطع نکنید. حالا ببین امام حسین چه به او  
می‌کند؟ حالا [او را] دوش به دوش خواهرش  
آورد. حالا می‌گوید: خواهر جان، خداحافظ، فضا  
خداحافظ. ببین، او را دوش به دوش زینب آورد.  
حالا آمد اسیر شده، آمده باز هم دست برنداشته،  
حالا هم آمده مدینه، حالا هم آن گریه می‌کند،

این گریه می‌کند. این است که می‌گوید: مؤمن، باید به غم آدم حاضر باشد، به شادی آدم هم باشد. مگر مؤمن باید از همدیگر دست بردارد؟ اگر دست برداری، مؤمن نیستی.

تو آمدی ببینی چه خبر است، من هم می‌خواهم یک حرفی بزنم، من هم بگویم چند تا مهندس پای حرفهای من هستند، همه‌اش هیچ چیز هست. اصلاً این را به شما بگویم؛ خیال هیچ چیز است. اگر من توی تمام گلوله‌های خونم باشد که این آقا که اهل علم است یا مهندس، پای حرفهای من آمده، اصلاً تمام باطل است؛ یعنی من مثل یک باربری می‌مانم که یک حمالی، یک چیزی کولم گذاشته، از اینجا بردم تا آنجا، عرقم هم از همه جایم دارد می‌ریزد، هیچ چیزی

هم به من نداده است. من اینجور می‌شوم. چقدر بده! پس باید چه چیزی باشد؟ باید چه چیزی باشد؟ اتصال باشد. عزیزان من، مگر اتصالش را دست برداشت؟ ما باید توی امر باشیم. اگر دل یکی را خوش می‌کنی، حساب کن که آن گفته خوش کن. اگر یک کاری برای یکی را کردی، هر کاری که کردی، آن را ببین؛ یعنی تو کارگر خدا باش، کارگر علی باش، کارگر امام زمان باش. به من چه کار داری؟ اگر یک چیزی دادی، دست کسی را گرفتی، امر آن است که بدهی، امر آن است بدهی. چرا می‌گویند اگر یک آب توی قلمدان یک ظالمی ریختی، تا زمانی که این نوشت پای تو گناه می‌نویسد؟ چرا؟ امر به تو

شده ظالمی را یاری نکن. اما حالا امام صادق می‌گوید: دل یک مؤمن را خوش کردی، دل من، دل زهرا، دل خدا را هم خوش کردی. ما باید توی امر باشیم. (صلوات)

یک روایتی داریم حالا صحیح است. حالا دوست عزیز خودم، نور چشم خودم، البته یک وقت می‌بینی که یک تجلی می‌کند، یک چیزی به ما می‌گوید، آن هم تجلی‌اش را ما قبول داریم، اگر نه خودش اینقدر بالاست که مثل امیرالمؤمنین که تجلی می‌کرد. گاه‌گاهی رفقا یک تجلی می‌کنند، ما تجلی‌شان را پاسخ می‌دهیم. [گفت] که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده که شیعیان ما فقیر می‌شوند. این مبنا دارد. اگر این باشد که

صحیح نیست. این یک ضربه‌ای به شیعه می‌خورد. پس ما مبنایش را نفهمیدیم چیست. من الان مبنایش را خدمتتان عرض می‌کنم. یک شخصی خدمت امام حسن بود، یا یکی از ائمه طاهرین. گویا امام حسن یا امام باقر، گفت: من چیزی ندارم و خلاصه فقیر هستم و ندارم. گفت: تو خیلی غنی هستی. [گفت] من؟! یا بن رسول الله، من نان ندارم بخورم. گفت: ولایت ما را می‌فروشی؟ گفت: والله، اگر تمام عالم پر از طلا و نقره باشد، نمی‌فروشم. پس اگر یکی این شد، این فقیر نیست که می‌گوید، این تهیدست است. حالا شما الان می‌گویید امیرالمؤمنین نمی‌توانست

بگوید تهیدست؟ ببین، هر چیزی یک مبنا دارد. ما باید مبنای آن را افشا کنیم. من با شما قرار گذاشتم، خدمت شما گفتم پس این فقیر نیست. این چیست؟ اگر امیرالمؤمنین فقیر می‌گوید، فقیر اهل دنیا است. ببین، توجه بفرما! امیرالمؤمنین درست می‌گوید، فقیر اهل دنیا است. حالا، خب، من اول یک مطلبی را نقل می‌کنم، امیرالمؤمنین دارد به زبان ما حرف می‌زند؛ یعنی ما بفهمیم. این بلال عزیز وقتی او را می‌آورند، می‌گوید: خانه برایت می‌خریم، زن برایت می‌گیریم، حقوق به تو می‌دهیم. حالا می‌گوید چه؟ می‌گوید نه. من اذانی که باد به پوست تو بیفتد نمی‌گویم. حالا این در مقابل مردم فقیر می‌شود. امیرالمؤمنین

می‌گوید: فقیر می‌شود؛ یعنی اینجور فقیر می‌شود. می‌دانی چرا؟ این ولایت را خیلی عظمتش را قبول دارد؛ نه زن می‌خواهد، نه خانه می‌خواهد، نه چیز می‌خواهد. آیا اگر آنها را داشته باشد، غنی هست یا نه؟ در ظاهر غنی است دیگر. خب، خانه که دارد، حقوق که دارد، نمی‌دانم همه چیزی دارد دیگر. پس اگر می‌شود، می‌گوید آنها که دنبال ما می‌آیند، اینجوری هستند؛ یعنی خود به خود، توی داراها فقیر می‌شوند. حالا این یک.

حرف دوباره‌اش این است که خیلی انشاءالله، به امید خدا، خیلی عالی است. نظر ولایت من این است که هیچ چیزی و هیچ کسی تا حتی خود امیرالمؤمنین (ما پیمان را بالا گذاشتیم) توی خلقت،



نمی‌تواند پاسخ ولایت را از دنیا بدهد. چرا؟ دنیا قابل ندارد که پاسخ ولایت را بدهد. پاسخ ولایت خیلی مهم است. چه چیزی به تو بدهد؟ امیرالمؤمنین چه چیزی به تو بدهد؟ یک ماشین به تو بدهد؟ یک خانه به تو بدهد؟ یک میلیارد پول به تو بدهد؟ این که به درد نمی‌خورد؛ اینها فانی است. پس اگر می‌گویند این فقیر می‌شود؛ یعنی اینجور است. اصلاً چیزی نیست که پاسخ یک شیعه را توی خلقت بدهند. پس فقیر است. پیش چه کسی؟ پیش داراها. اگر هم می‌خواهی توجه بفرمایید، ببین، می‌گویند: اگر با یک دوست امیرالمؤمنین ساختی، آن من را یادت آورد، من یک قصر به تو می‌دهم، خلق اولین تا آخرین را

بخواهی دعوت کنی جا داری. با یک دوست علی داری می سازی، این را به تو می دهد. پس اگر امیرالمؤمنین می گوید: فقیر می شود؛ این را اصلاً نمی شود غنی اش کرد. غنی دارائی نیست. غنی میلیاردر نیست. یعنی چیزی نیست که توی خلقت پاسخ ولایت این دوست امیرالمؤمنین را بدهد. توجه فرمودید؟

اگر هم روایتش را می خواهی، حالا که سلیمان دارد با این حشمتش دارد پرواز می کند، یک دهقان گفت: خدایا، من بندهات هستم، این از عدالت تو هست تو یکی را اینجوری کنی ما هم اینقدر بیل بزیم؟ دستانش را نشان داد، همچنین کرد. فوراً سلیمان پایین آمد، گفت: ای

دهقان چه می‌گویی؟ گفت: این را به خدا گفتم.  
گفت: یک «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله  
و الله اکبر» بگویی، از حشمت من بالاتر است.  
حالا ببین من تمام این توجهم این است که شما  
این حرف را از من قبول کنید. حشمت یک  
پیغمبر به یک سبحان الله، آن [سبحان الله]  
ارزشش بیشتر است. خدا چه چیزی به تو، به یک  
شیعه بدهد؟ خب، شیعه فقیر است؛ یعنی اینجور  
فقیر است. یعنی چیزی نیست که قابل داشته  
باشد، وقتی این دارای ولایت شد، خدا به او  
بدهد. یعنی توی داراها فقیر است. توجه  
فرمودی؟ (صلوات) چون که هیچ چیزی نیست که  
پاسخ دوستی محبت امیرالمؤمنین یا محبت

زهراى عزیز یا محبت قرآن یا محبت ولى الله الاعظم را بدهد؛ یعنی پاسخی نیست بدهد. این محبتى را که داری، یک پاسخی بدهد. پاسخ به غیر در ماوراء، اصلاً توى خلقت فراهم نمى شود! توجه فرمودى؟ یعنی محبت، یعنی شیعه‌گى، یعنی این. بابا، بفهم تو کجایی؟ بفهم ما چه چیزى داریم از دست مى‌دهیم؟ ببین، ما چه چیزى را داریم از دست مى‌دهیم؟ عزیزان من، قربانت بروم، فدایتان بشوم، چرا توجه ندارید؟ گفت: قافله رفت، بار من افتاده است، قافله رفت، بار من افتاده است، با من بار کن ای رب جلیل. هیچ کس نمى‌تواند بار ما را بار کند. اگر بار ولایت ما افتاد، هیچ قدرتى نمى‌تواند بار کند.

مگر خودشان دست ما را بگیرند؟ عزیز من، فدایتان بشوم، ببین، من چه چیزی دارم می‌گویم، خدا چه نعمتی به شما می‌دهد؟ عزیزان من، این نعمتی که به شما داده است، سزایش بهشت است. سزای ولایت، فردوس است. سزای ولایت، بهشت است. سزای ولایت، زیر عرش خداست. سزای ولایت، حکومت الله است. یعنی شیعه در آنجا حکومت می‌کند؛ اما اینجا دنبال حکومت‌ها بروی. اگر دنبال حکومتها بروی، آن وقت آنها تولید دارند، پدر درمی‌آورند؛ در صورتی که دنبال حکومت الله بروی. خدا حکومت الله را افشا کرده است، کسانی که من تأیید کردم. چرا؟ دنبال آنها که تأیید نکردند رفتند، اهل آتش شدند. حرف زدن، صحبت کردن، ادعا کردن، اینها ملاک

نیست، ما باید دنبال حکومت الله برویم. آن را هم برای شما معلوم کرده: هرکسی که من تأیید کردم، باید دنبالش بروی. خدا، دوازده امام، چهارده معصوم را تأیید کرده است. هرکسی هم که در این عالم سقوط کرد، با آنها مخالفت کرد. هر کسی که در خلقت سقوط کرد، مخالفت امر آنها را کرد. هرکسی هم که به ماوراء رسید، امر آنها را اطاعت کرد. چرا؟ امر آنها، امر خداست. آقا جان، قربانتان بروم، امر خلق، امر خودش است، ما دنبال امر خلق می‌رویم. عزیزم، من گفتم: دنبال صنایع خلق بروید، نه دنبال امر خلق. قربانتان بروم، جوانان عزیز، این صنایع را خیلی باید فرق بگذارید تا دنبال امر. آن صنایع خیلی

قشنگ است؛ خیلی خوب است، صنایع خیلی قشنگ است، شما را به جایی می‌رساند. باید مواظب باشی الان این معلم تو سنی است، کافر است، یهودی است؛ تو یک چیزی از این داری ضبط می‌کنی، من بعد این را برای دوستان علی تولید کنی. با آن چه کار داری؟! اما این می‌دانی چرا [اینطوری است]؟ امر توحید، امر ولایت، با خدا و ائمه است. هرکه دیگر این امریه را صادر کند، امر خودش است. پس صنایع امر نیست، صنایع صنعت است. تو باید بروی. چه کار داری این چه کاره است؟ ببین، عزیز من، تو چه چیزی از این در می‌آوری. تو حالی به حالی می‌شوی. این نجاست است، این نجاست را خدا حالی به

حالی می‌کند. درست است آن درست نیست، باشد؛ صنایعش را یاد بگیر. شما الان جت بسازی، چه عیبی دارد؟ ماشین بسازی چه عیبی دارد؟ مهندسی چه عیبی دارد؟ طلا را بفهمی چه عیبی دارد؟ کوه را بفهمی چه عیبی دارد؟ دکتر بشوی چه عیبی دارد؟ پس آنها ببین، من دوباره این را جدایش می‌کنم. جوانان عزیز، توجه کنید.

بعضی‌ها می‌آیند یک سوالهایی می‌کنند. این سوالها چیست که تو می‌کنی؟ من گفتم: تو برو آلمان، آلمان توی تو هست. تو برو آمریکا، آمریکا توی تو هست. آمریکا توی تو هست؛ یعنی آمریکا به تو تاثیر نگذارد. تو چنان ولایتت تجلی کند، آمریکا را خاموش کند، شهوت را خاموش کند،



ولایت، خیالها را خاموش کند. والله، [ولایت] خاموش کن است. ما چه داریم می‌گوییم؟ تو اگر دارا شدی، خاموش کن هستی. مگر نبودند. مگر نبودند. پس باید چه کنی؟ صنایع را با امر فرق بگذاری. ما امر را با صنایع فرق نمی‌گذاریم، گرفتار می‌شویم. الان از او متنفر می‌شوی. چرا متنفر می‌شوی؟ تو بین چه استفاده‌ای از این می‌کنی، استفاده‌ات را بکن، تأییدش هم نکن. استفاده‌ات را بکن، تأییدش هم نکن. توجه فرمودی من چه می‌گویم؟ عزیزان من، توجه کنید. خیلی ما باید متوجه باشیم.

برای شما تولی و تبری را گفتم. قضایای پیغمبر اکرم هم را گفتم، این قضایا را هم برای شما گفتم که خیلی قشنگ ظاهر شد که اگر فقیر می‌گویید، اینجوری شما فقیر می‌شوی. شما الان در یک کارگاهی، می‌توانی اینجا چقدر دزدی بکنی، خب نمی‌کنی. اگر بکنی، دارا می‌شوی دیگر، پول‌دار می‌شوی، نمی‌کنی. یا مثلاً قانع هستی به اینکه یک امضاهایی باید بکنی، یک جاهایی بروی، یک کارهایی بکنی، خود به خود، تو یعنی یک ضرر به منافع باطلت زدی. این منافی که تو باید بکنی، منافع باطل است، آن وقت توی مردم آدم چه جور می‌شود؟ تهی‌دست می‌شود. پس

تهی دست دنیا است. متوجه هستی؟ دارای ماوراء.  
شد تهی دست دنیا، دارای ماوراء.  
تو اگر اطاعت باطل خلق را نکردی، خودت «اطاعة  
الله» می شوی. حرف، رفت بالا. چرا؟ آصف مگر  
اطاعة الله نبود؟ امر کرد تخت بلقیس آمد. خب،  
تو هم همین می شوی. این یک چیز کوچکش  
است، تو در آخرت هم همین جور هستی. به  
ملائکه می گوید امر یک دوست من را اطاعت  
کن. نماز چهار هزار سالش را هیچ چیز می کند،  
می گوید: این را اطاعت کن. ما همه به این حرفها  
چسبیدیم. می آید، می گوید: من می خواستم نماز  
شب کنم، پی چند نفر آمدم. حالا تو گفتی زود

هم بخواب، خوابیدم. اما ساعت هم بالا سرم گذاشتم، اینقدر صدا کرد من بیدار نشدم. این توی نماز شب است. فهمیدی؟ این توی نماز شب است. آدم جرأت نمی‌کند به این آدم بگوید تو چه چیزت هست؟ تو دل یکی را زنده کردی؟! تو حاجت برادر مؤمن را برآوردی؟ تو مقدسی! غصه می‌خوری که چرا نماز شب نکردم! بابا دل تو بیدار نیست! دل تو بیدار نیست! دل بیدار، همیشه بیدار است. حالا رفته توی این فکر، دارد غصه می‌خورد. ببین، چه کار کردی؟ یک خرده فکر بکن. یک خرده فکر بکن، ببین من چه کردم. حالا هم وقتی پا شدی، این کارها را هم کردی، برایت

بدتر است، تازه ریا کردی. عزیزم، دل بیدار، همیشه بیدار است. والله، دل بیدار گول نمی خورد. ببین، می گویند: فلانی خواب بوده، خانه اش را زدند. من یک مثال به زبان خودم برای شما بیاورم. می گویند: فلانی خواب بوده، خانه اش را زده اند. خواب بوده یا نبوده؟ تو خوابی، شیطان می آید ایمانت را می زند، شیطان می آید گولت می زند. تو باید دائم بیدار باشی، هوشیار باشی، بیدار باشی. والله، بالله، ولایت ما اگر کامل باشد، اصلاً ما خواب نیستیم. هیچ کس نمی تواند ما را گول بزند. تو خوابی که می روی این لهو و لعب را می خری. خواب هستی. اگر

بیدار باشی، ببین، آخر، تولید این لهو و لعب چیست؟ عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، چرا توجه نداری؟ این بیدار نیست که آمدند زدند، خانه‌اش را بردند.

یا علی